



شکل دگر خندیدن

کنیم اعتراف رسته

میرزا بنویس

که ما تعریف می کنیم پیامش این است که این قصه، قصه ما نیست. شاید بپرسید پس برای چی تعریف می کنید؟ البته سؤال به جا و خوبی است اما پاسخ آن برمی گردد به شیوه های میرزا بنویسی ما که نزد خودمان است و قرار نیست این شیوه ها و فلسفه آن ها را به این زودی ها رو کنیم. بماند تا آیندگان آن را کشف کنند و بر کشف های ادبی خود بیفزایند...

اگر می بینید داستان را تعریف نکردیم، آن را به حساب رندی گری مان مگذارید ما داستان را برای شما نوشته بودیم (حاضریم اصل متن را به این صفحه الصاق کنیم) اما گفتند صفحه جا ندارد بماند برای بعد، شاید وقتی دیگر، از شان خواستیم لااقل دوسطری دیگر به ما اختصاص دهند تا اعتراف کنیم که داستان را نوشته ایم و قرار است بعدا چاپ شود. خلاصه به حساب میرزا بنویس نگذارید... و از حال ما این عبرت را بگیرید که ما می توانستیم که اهل رعایت هستیم تا سخن مان را سخته و سنجیده بگوییم به این وضع مبتلا شدیم و ما هم سخن مان اتر می ماند پس بدا بر حال آنان که اهل پداهه گویی و ناسنجیده گفتن اند و سر رشته سخن را به دست ندارند یا دائم از دست شان درمی رود...

*

گفتیم که، قرار است اعتراف کنیم و کردیم. تازه اعتراف اصلی مان مانده است برای بعد...

بله، صادقانه عرض می کردیم میرزا بنویس سلمانی بر آفتاب نیست که از بی کاری رو به روی آینه اش بنشیند و سبیل های خودش را بترشد. نخیل اشتباه نکنید! بلکه می خواهیم کمی با دوستان علاقه مند خود درد دل کنیم تا از سختی های کار ما آگاهی بیشتری یابند هر چند نیازی به طرح مشکلات هم چندان نیست اگر کمی دست از با اشتیاق خواندن متن ها بردارید و یک عینک نکته بینی به چشم تان بگذارید قطعاً در متن ها - حتی این متن میرزا بنویس - (که ما باشیم) نکته هایی خواهید یافت که اسم آن را امروزه «نقد» می گذارند. ما نقدا این اشاره و کنایه ابلغ من التصريح را درباره متن خودمان مطرح کردیم تا اگر گفتیم می خواهیم اعتراف کنیم، خودمان یا پیش گذاشته باشیم. بالاخره ما دعوی ادبیات داریم و در نقد ادبی بارها شنیده و خوانده ایم در هر اثر ادبی - حتی متن های میرزا بنویس - ابتدا نویسنده باید متن خود را نقد کند یعنی درست مثل کشاورزی که می افتد به جان زمین و آن را شخم می زند، او هم همین بلا را پیش از آنی که دیگران به سر متن او آورند، خود - البته به شکل محترمانه اش - بیاورد. درست همین کاری که مای میرزا بنویس به سر متن مان آوردیم تا دیگران به سر خودمان نیاورند.

اصولاً می دانید که نویسندگان برجسته برای آن که متن شان نیز برجسته باشد معمولاً در لایه لای متن شان قصه ای حکایتی، چیزی می آورند تا متن شان ضمن برجستگی شکل سهله و سمحه هم پیدا کند و مخاطبان بیش تر قربان صدقه برونند (این «بیش تر» دو تا پیام به همراه داشت. اول این که به تعداد مخاطبان برمی گشت و دوم این که به تعداد قربان صدقه رفتن. متوجه هستید که مای میرزا بنویس وقتی دست به قلم می شویم چه می کنیم با این ادبیات؟! چی می گفتیم؟

یختمل رشته امر از دست مان خارج گردید... بله می گفتیم. ما هم برای این که متن مان کمی جاذبه کلامی بیاید و بیش تر از همیشه جان و روح مخاطب را سحر خود کند در لایه لای کلام - مخصوصاً در همین جا - داستانی، حکایتی تعریف می کنیم تا پسند خاطر علاقه مندان افتد.

این داستانی که معمولاً نویسندگان تعریف می کنند ترجمان همان موضوعی است که مطرح کرده اند و در حکم شاهد مثال است ولی مطلب درباره ما برعکس و غیر صادق است! یعنی متوجه خواهید شد که این داستانی

خیلی از دوستان ما ازمان پرسیده اند که دیگر چرا نمی نویسی و مگر نمی دانی که میرزا بنویس اگر ننویسد دیگر میرزا بنویس نیست که! یعنی اسمش بامسما نیست و اگر او را به میرزا بنویسی پذیرفته اند و تحویلش می گیرند به خاطر این متن هایش است نه به خاطر آن چشم و ابرویش که قابل توصیف نیست. هر چند ارادت دوستان را صادق می دانستیم و یاران را موافق، اما مدتی است به فکر افتادیم که دوباره دست به قلم شویم و صد البته تلاش مان این بوده و هست که به خاطر رعایت حال شان - منظورمان همان علاقه مندان است - و این که دیگر بیش از این در اشتیاقشان نگذاریم، چندسطری مرقوم کنیم.

اما بعد! پیش از نوشتن از خودمان پرسیدیم چی بنویسیم که نوشته باشیم (این جمله را به حساب بی سوژی مان نگذارید بلکه بگذارید به حساب تعهدمان نسبت به مخاطبان که قرار نیست هیچ وقت با کلمات جورواجور و بی محتوا حوصله شان را سر ببریم و تبدیل کنیم به دیگ بخار) کجای مطلب بودیم سر رشته کلام از دست مان رفت؟

خلاصه این که دیدیم بهترین کار این است به علاقه مندان خود (البته متن های مان) که یختمل بی شمار هم هستند، دلایل نوشتن مان را - یعنی میرزا بنویس نبودن مان را در این مدتی که بر ما و برای عده ای از مخاطبان پروای قرض مان در حکم عمری بود - بنویسیم (سر رشته مطلب در دست مان است این بار از دست نرفته) و بالاخره باید حق علاقه مندان را که با وجود نوشتن مان، ما را به این رتبت عالی قبول دارند، باید ادا کرد و...

باز هم تأکید می کنیم که این جور نوشتن را به حساب بی سوژی و به عبارت نوادبیاتیسیم ها، فقر سوزمان مگذارید! اگر می بینید میرزا بنویس تان صادقانه به مشکل خود اعتراف می کند، آن را به حساب تواضع او بگذارید. ما که میرزا بنویس باشیم (و البته همین اسم بیان گر خیلی از حقایق است که نیازی به توضیح ندارد. چی می گفتیم؟ بله می گفتیم مای میرزا بنویس اگر کسی این جور اعتراف کند آن را به حساب تواضعش می گذاریم و اصلاً ذهن مان را به جای بدی سوق نمی دهیم و همین انتظار را هم از همه مخاطبان مان حتی آن هایی که هنوز ما را به میرزا بنویس بودن باور نکرده اند، داریم و معتقدیم توقع چندان زیادی نیست...